

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۷ اردیبهشت ۱۳۹۸

موضوع کلی: تفسیر سوره بقره

مصادف با: ۲۱ شعبان ۱۴۴۰

موضوع جزئی: آیه ۳۰_ بخش اول: احتمالات پنج‌گانه در خلیفه و بررسی آن‌ها

جلسه: ۵۰

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ﴾

خلاصه جلسه گذشته

بحث در مورد مقصود و معنای خلیفه در صدر آیه ۳۰ سوره بقره بود. عرض کردیم که در مورد این کلمه احتمالاتی ذکر شده است و تا اینجا ۴ احتمال را بیان کردیم. احتمال اول این بود که منظور از خلیفه، شخص آدم ابوالبشر است. احتمال دوم این بود که مقصود انسان کامل است. احتمال سوم این بود که همه انسان‌های مؤمن و پرهیزکار از کسی که در عالی‌ترین مرتبه وارستگی است تا انسان‌هایی که به طور متعارف وارسته و پرهیزکاراند. احتمال چهارم اینکه مقصود همه انسان‌ها است، یعنی خداوند متعال خلافت را به نحو فعلی به همه انسان‌ها اعم از مؤمن و کافر داده است لکن انسان‌ها در برابر این نعمت دو دسته‌اند، برخی شاکر و سپاس‌گذار که به مراتب مختلفی از این خلافت شاکر بودند و برخی هم نا سپاسی کردند و قدر این نعمت را مانند برخی دیگر از نعمت‌های خدا که قدر ندانستند.

بررسی احتمال چهارم

احتمال چهارم هم چه بسا از جهاتی مورد قبول باشد و از جهاتی هم محل اشکال باشد. از این جهت که نافی انحصار خلافت در شخص آدم و نیز نافی انحصار خلافت در انسان کامل و حتی انسان‌های وارسته و پرهیزکار است، مورد پذیرش است. اما از این جهت که خلافت را به نحو فعلیت برای همه انسان‌ها ثابت کند، خالی از اشکال نیست. ما چطور می‌توانیم انسانی که در نهایت بعد از مستخلف است را خلیفه بالفعل خدا بدانیم؟ حداقل این است که هر خلیفه‌ای می‌بایست سنخیتی با مستخلف^۱ عنه داشته باشد؛ چگونه کسی را که این سنخیت در او هیچگاه فراهم نشده و اساساً با این حقیقت بیگانه است، بگوییم خلیفه بالفعل خداوند است؟ بالفعل یعنی همانطوری که آدم ابوالبشر خلیفه قرار داده شده، این هم مانند اوست. از این جهت به نظر میرسد که احتمال چهارم خالی از اشکال نیست.

با بررسی احتمال پنجم، اشکالاتی که نسبت به این احتمال ممکن است به نظر برسد، بیشتر روشن می‌شود.

احتمال پنجم

در احتمال پنجم خلیفه همه انسان‌ها هستند ولی نه به این معنا که این حقیقت در همه آنها فعلیت پیدا کرده باشد، بلکه در واقع می‌توانیم بگوییم که در همه انسان‌ها استعداد خلافت وجود دارد، یعنی فرق احتمال پنجم و چهارم در همین مسئله فعلیت و قوه^۲ است.

این احتمال از احتمالات چهارگانه گذشته کامل تر و صحیحتر است. اگر بخواهیم این احتمال را موجه سازیم اینطور می‌توانیم بگوییم که مقتضای توجه و تأمل در معنای خلافت و تفاوت انسان با سایر موجودات، یعنی ملائکه و حیوانات و آن رمز و رازی که به انسان این قدرت و این شأنیت را داده، این است که همه انسان‌ها استعداد خلافت الهی را دارند. حقیقت خلافت با توجه به آنچه که قبلاً بیان شد، معنایش معلوم است. حقیقت خلافت عبارت است از جانشینی و به عهده گرفتن بعضی یا بسیاری از شئونی که در مورد فعل خداوند و صفات خداوند می‌توان ذکر کرد. این هم با تعلیم اسماء امکان پذیر است و دیگران یعنی نه ملائکه و نه حیوانات این قابلیت را ندارند که اسماء به آنها تعلیم داده شود و مظهر همه صفات و اسماء خدا شوند. این سه نکته، نکات اساسی و مهمی است که در اینجا می‌تواند به ما کمک کند در فهم دقیق تر مطلب.

انسان یک تفاوتی با ملائکه و حیوانات دارد. هم حیوانات و هم ملائکه مظهر بعضی از اسماء خداوند هستند. ملائکه فقط تسبیح و تقدیس می‌کنند و این یک بعدی از صفات و افعال خداوند است؛ یعنی ظرفیت وجودی آنها اقتضاء می‌کند که در این بعد به عنوان مظهر اسماء و صفات خداوند شناخته شوند. البته هر کدام از ملائکه خودشان یک مأموریتی دارند و ملکی که جامع این خصوصیات باشد، خیلی کم است. نوع ملائکه بر اساس مأموریت‌هایی که بر عهده آنها گذاشته شده، هر کدام مظهر یک اسم و صفتی از اسماء و صفات خداوند می‌شود و آن مأموریت که به عهده آنها گذاشته شده، غایت ظرفیت وجودی آنها است. اصلاً سعه وجودی در آنها نه بالاتر از ممکن است و نه کمتر از؛ یعنی یک حدی از وجود در آنها تعریف شده و در همان حد نه بیشتر و نه کمتر مشغول کسب فیض هستند، یعنی قابلیتشان و فاعلیتشان در یک حد است و از این حد نمی‌توانند بالاتر بروند. حیوانات هم همین طور؛ ما وقتی می‌گوییم که همه موجودات در این عالم مظهر تجلی خداوند هستند، حیوانات هم اینچنین‌اند. هر چند در مورد حیوانات هم یک حدی از ظرفیت وجودی تعریف شده است که اگر در آن حد امکان فعلیت یافت دیگر از آن حد بالاتر نمی‌توانند بروند.

تنها انسان است که خداوند متعال یک ظرفیتی به او داده که این ظرفیت «لا تعد ولا تحصى» است و تا آن حد امکان رشد و تعالی دارد. در جنبه سقوط هم اینطور است، یعنی می‌تواند آنقدر سقوط کند که «کالأنعام بل هم أضلّ» شود. این ظرفیت در هیچ موجودی نیست و خداوند چنین ظرفیتی به انسان داده که به استناد این ظرفیت قابلیت دارد که خلیفه خدا شود. منظور از خلیفه خدا شدن یعنی اینکه یک سنخیتی با حقیقت واجب تعالی پیدا کند. هر چه این سنخیت کامل تر و تام تر باشد، مقام خلافت بیشتر و بالاتر است و هر چه این سنخیت ضعیف تر و ناقص تر باشد، مرتبه ای که از خلافت نصیب شده، مرتبه ای پایین تر و ضعیف تر است.

پس تفاوت اصلی انسان با ملائکه و حیوانات در همین سعه وجودی است که خداوند این سعه وجودی را در نهاد انسان قرار داده است.

اگر این ظرفیت مورد توجه و التفات قرار گیرد و انسان مطابق با آن راه و رسم و نقشه‌ای که خداوند در اختیار او قرار داده و هم هادی درونی و هم بیرونی دارد حرکت کند، تمام وجودش می‌شود جانشینی و خلافت. خداوند که این موجود را با این ظرفیت خلق کرده است، در واقع این امکان را برای او فراهم کرده که بشود آینه حق تعالی. اگر بخواهد آینه حق تعالی شود، طبیعتاً باید آن وجوه سنخیت را در خودش بیشتر کند. مثلاً اگر می‌گوییم که خداوند عالم، قادر، رحیم، ستار و غیره است، او باید بتواند در هر اسم و صفتی از اسماء و صفات خداوند به او نزدیک شود. مسئله خلافت غیر از وکالت و نیابت و ولایت است، گرچه از قِبَلِ این خلافت، ولایت هم پیدا می‌کند ولی برای اینکه به این مرتبه برسد، باید این سنخیت را در خودش روز به روز قوی تر کند چون ما قبلاً هم گفتیم که حقیقت خلافت در واقع اقتضاء می‌کند که این سنخیت بین خلیفه و مستخلف^۱ عنه وجود داشته باشد. هر چه این سنخیت بیشتر، در مرتبه بالاتری از خلافت قرار می‌گیرد و هر چه هم که این سنخیت کم تر باشد، در مرتبه ای ضعیف تر قرار می‌گیرد. این استعداد در واقع با تعلیم اسماء در وجود انسان نهاده شده است و گفتیم که نه حیوانات و نه ملائکه این ظرفیت را ندارند که به آنها اسماء تعلیم داده شود. و «عَلَّمَ الْآدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، در واقع خداوند با تعلیم اسماء که هیچ موجودی قابلیت تعلّم آن را نداشت، این ظرفیت را در انسان به وجود آورد که بتواند به آن مقام برسد؛ چون علم اسماء خودش داری مراتب است، پس اصل خلافت هم دارای مراتب می‌شود، چون رمز و راز خلافت همین اسماء است.

لذا اینکه گفته می‌شود که خلیفه همه انسان‌ها هستند، یعنی در همه انسان‌ها این استعداد و ظرفیت هست که اسماء الهی را در خودشان فعلیت ببخشند مگر اینکه ما قائل به جبر باشیم که این مسئله در جای خودش باطل شده است. حتی انسان‌هایی که در اثر عوامل بیرونی مانند پدر و مادر نا سالم، محیط نا سالم و عوامل ارادی و غیر ارادی تأثیر گذار در شخصیت او به یک شکل دیگری پا به عرصه وجود گذاشتند، برای آنها هم آمدن به این مسیر ممکن است اما سخت تر می‌باشد. البته کسی که برایش بستر فراهم است مانند اینکه در خانواده دینی به دنیا آمده باشد، مسؤلیتش سنگین تر است.

استعداد برای اینکه به فعلیت برسد، قهراً به عواملی نیازمند است و بخشی از عوامل فعلیت یافتن هر قوه ای درونی و بخشی از آن بیرونی است. بدون تردید در همه انسان‌ها این اقتضاء وجود دارد و خداوند هم این را فرموده، منتهی موانع کم و زیاد دارد. پس استعداد اتّصاف به صفات خداوند و اسماء الهی در همه انسان‌ها هست، وقتی خداوند می‌فرماید «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، یعنی من دارم موجودی را خلق می‌کنم که این استعداد را دارد که خلیفه به معنای حقیقی کلمه برای من باشد، یعنی نشانگر من باشد. قرب به حق تعالی میزانش همین است، اینکه ما گمان کنیم که در لباس دین هستیم، همین کافی است و ما حتماً خلیفه ایم، اینچنین نیست. ما در حقیقت نقش این نشان‌ها را برای دیگران بازی می‌کنیم اگر بتوانیم این قابلیت را در خودمان فعلیت ببخشیم، بنابر این بسیاری از ما گمان می‌کنیم این استعدادها را در خودمان فعلیت بخشیدیم اما در واقع اینگونه نیستیم، مثلاً کسی که ممکن است اهل رکوع و سجود طولانی و بندگی خدا هم باشد، اما سرپای وجودش نه علم و نه رحمانیت و رحیمت نیست، این شخص هیچ وقت به حسب واقع مقرب نشده است تا بخواهد

خلیفه باشد، خلیفه خدا یعنی کسی که همانند او در این مسیر است. اگر خدا ساتر و پوشاننده عیوب است این هم پوشاننده عیوب است، اگر خداوند همه بندگان را دوست دارد او هم نسبت به همه دوستدار و مهربان است، اگر خدا با دشمنانش هم از جاده عدل و انصاف خارج نمیشود او هم با دشمنش از جاده عدل و انصاف خارج نمیشود، پیامبر مکرم اسلام، اشرف مخلوقات و اکمل موجودات و برترین خلفاء نسبت به خداوند است، چون در اسماء و صفات خدا رنگ و بوی خدا را پیدا کرده است و تا حد ممکن اینها را در وجود خود متجلی کرده است، این در سیره و زندگی پیامبر خود را نشان میدهد و ببینید که پیامبر چگونه زندگی می‌کند، این فقط دانستن نیست و به شعار نیست، در متن عمل و واقع باید اینها خودش را نشان دهد که از صمیم قلب از گمراهی کسی ناراحت می‌شود و برای همین است که خداوند متعال می‌فرماید اگر غیر از این بودی مردم از حول تو پراکنده میشدند و در آیه دیگر می‌فرماید که تو نزدیک است برای هدایت مردم جان بدهی، دغدغه این است.

نتیجه

علی ای حال در مجموع به نظر می‌رسد که از بین این احتمالات همانطور که بسیاری فرمودند و برخی از مفسرین هم این را ذکر کرده اند. احتمال پنجم احتمالی است که شواهد قرآنی و روایی هم برای آن وجود دارد. اگر در معنای خلافت و نیز رمز و راز خلافت و نیز تفاوت انسان با ملائک و حیوانات دقت و تأمل کنیم، معلوم می‌شود که خلیفه‌ای که خداوند او را در بین زمین قرار داده است نه شخص آدم است و نه خصوص انسان کامل است و نه فقط انسان‌های پرهیزگار، بسیار انسانهایی بودند که پرهیزگار نبودند اما یک شبه راه عوض کردند، اگر این استعداد در آنها نبود معنا نداشت که آنها بتوانند خلیفه بشوند.

پس احتمال چهارم هم که بگوییم خلافت به نحو فعلی در همه انسانها قرار داده شده است، اشکال آن با تامل در حقیقت خلافت پس ظاهر می‌شود.

«والحمد لله رب العالمین»